**فقه، جلسه 53: 23/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مسألة ۳۹ را می‌خواهیم صحبت کنیم.

«مسألة 39: ذكر جماعة انّه لا يشترط في المخبر بالموت كونه عدلا‌

فيكفي إخبار الفاسق أيضا في الاعتداد من حينه، و في الجواهر لم أجد فيه خلافا لكن التزويج لا يجوز إلّا بعد الثبوت شرعا، قال في الشرائع، و من الوفاة من حين البلوغ و لو أخبر غير العدل، لكن لا تنكح إلّا بعد الثبوت و فائدته الاجتزاء بتلك العدة، بل صرح في المسالك بعدم الفرق بين الصغير و الكبير و الذكر و الأنثى لصدق كونه مخبرا و مبلغا و مراده انّ إطلاق الأخبار يشمل الجميع.»

بحث این بود که در جایی که زوج غایب باشد و از دنیا برود، یا حاضر بشود و خبر مرگش به زن دیر برسد، بنابر مبنای مرحوم سید، این کسی که خبر مرگ را می‌دهد آیا حتماً باید عدل باشد و قولش شرعاً حجت باشد. ایشان می‌فرماید که بعضی گفتند نه لازم نیست عدل باشد. اخبار فاسق هم کافی هست بر این‌که شخص از همان حین بتواند اعتداد نگه دارد. و در جواهر هم فرموده که مسأله را من مخالفی درش ندیدم، ولیکن تزویج بعد از ثبوت شرعی جایز است. خب حالا فایده‌اش چی است؟ ایشان می‌گوید فایده‌اش این است که این عده‌ای که قبلاً نگه داشته، بعد از سقوط شرعی کفایت می‌کند. بعد که ثابت شد به همان عدة سابق اکتفا می‌کند.

در مسالک هم تصریح کرده که این مخبر می‌تواند صغیر باشد، کبیر باشد، ذکر باشد، انثی باشد. همة اینها فرقی ندارد. چون مخبر و مبلّغ در همة موارد صدق می‌کند. ایشان می‌گوید این‌که کلمة مخبر و مبلّغ را آورده، می‌خواهد بگوید آن روایاتی که گفته من حین یاتیها الخبر، من حین یبلغها، این روایات شامل همة این موارد می‌شود که آن مخبری که آن خبر را می‌آورد و آن مبلغی که به وسیلة او خبر بالغ می‌شود، می‌تواند صغیر باشد، کبیر باشد، ذکر باشد انثی باشد، همة این موارد را اطلاق اخبار شامل می‌شود.

بعد ایشان می‌فرماید «و قد يستدل لهم: بخبر أبى الصباح عن أبى عبد الله (ع): «التي يموت عنها زوجها و هو غائب فعدتها من يوم يبلغها إن قامت لها البينة أو لم یقم».» می‌گوید لازم نیست حتماً بینه اقامه بشود. بینه هم اقامه نشود من یوم یبلغها عده‌اش شروع می‌شود.

ایشان می‌گوید: «فإنّه ظاهر في انّ مجرد البلوغ يكفى و لو لم تقم بينة»

بعد مرحوم سید می‌فرماید «هذا، و لكن الإنصاف انّ الظاهر من البلوغ» اینجا من فکر می‌کنم یک کلمة بلوغ افتاده باشد، باید این بلوغ تکرار شده باشد.

«لكن الإنصاف انّ الظاهر من البلوغ البلوغ شرعا بالبينة أو خبر عدل واحد بناء على حجيته في الموضوعات أو خبر محفوف بالقرائن» و یک کلمة بلوغ اینجا باید افتاده باشد، چون مکرر بوده این در جایی که یک کلمه تکرار بشود، خود همین منشأ سقط می‌شود.

ایشان می‌گوید انصاف این است که بلوغ وقتی به کار می‌برند ظاهرش این است که شرعاً باید ثابت بشود. بالبینه و خبر عدل واحد. حالا لازم نیست حتماً به بینه باشد. ممکن است این بلوغ با بینه باشد، یا خبر عدل واحد باشد، بنابراین که ما خبر عدل واحد را در موضوعات حجت بدانیم، یا خبر محفوف بالقرائن باشد که اطمینان بخش باشد. و این مراد او لم تقم می‌توانم این خبر عدل واحد یا خبر محفوف به قرائن باشد. این معنایش این نیست که لم تقم یعنی اصلاً ثبوت شرعی هم نداشته باشد. نه ثبوت شرعی دارد، ولی ثبوت شرعی‌اش به بینه نیست، به مثبت شرعی دیگری غیر از بینه هست.

«فالاكتفاء بخبر الفاسق و الصغير مشكل، و الأحوط عدمه»

این خیلی، ایشان می‌گوید ظاهر این ادله این نیست که ما خبر فاسق و صغیر را بخواهیم کافی بدانیم مشکل هست. احوط این است که عدم است. ایشان فتوای صریح به عدم کفایت هم نمی‌دهد.

بعد ایشان می‌فرماید: «مع انّ من البعيد صحة الاعتداد و عدم كفايته في جواز النكاح.»

از یک طرف بگوییم عده‌ای که نگه دارد صحیح است، ولی در جواز نکاح کفایت نکند. اعتداد معنایش این است که در این زمان عده نگه دارد، بعد از این‌که این زمان تمام شد جایز است ازدواج کند. معنای عده این است که بعد از انقضای عده ازدواج جایز هست. این‌که عده صحیح باشد ولی بعد از انقضای عده ازدواج صحیح نباشد، آن خیلی مستبعد است. این کلام مرحوم سید.

آقای حاج آقا تقی قمی اینجا بحث را که مطرح فرمودند، ابتدا بحث را اینجور دنبال کردند که ابتدا می‌فرمایند ممکن است ما بگوییم اطلاق روایات شامل جایی که بلوغ به غیر حجت شرعی هم باشد می‌شود. ابتداء این مطلب را می‌فرمایند. بعد از این مطلب عدول می‌کنند و می‌فرمایند که نه ممکن است بگوییم که از روایت محمد بن مسلم استفاده می‌شود که باید خود وفات برسد. صحیحة محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یموت و تحته امراة و هو غایب قال تعتد من یوم یبلغها وفاتها. یک موقعی فاعل بلوغ خبر وفات هست، خب شما بگویید خبر وفات ممکن است به وسیلة عادل آورده شده باشد، به وسیلة فاسق آورده شده باشد. یک موقعی می‌گوییم نه خود وفات برسد. در صورتی ما می‌توانیم بگوییم وفات رسیده که به حجت شرعی این وفات رسیده باشد که چون جنبة طریقیت دارد، حجت شرعی باعث می‌شود که آن مدّعا بالغ حساب بشود تعبداً. یعنی یوم یبلغها وفاته این در صورتی صدق می‌کند که خبرش حجت شرعی باشد. بعد ایشان می‌فرمایند که حالا در بعضی روایت‌های دیگری تعبیر کرده من یوم یبلغها الخبر، از این من یوم یأتیها الخبر، مثلاً روایت زراره و محمد بن مسلم و بُرید بن معاویه عن ابی جعفر علیه السلام تعتد من یوم یاتیها الخبر این ظاهرش این است که خبر به عنوان طریقیت اخذ شده، کأنّ خبر از آن جهتی که مثبت متعلق هست، بنابراین، این منافات با خبر محمد بن مسلم سابق ندارد، بنابراین نتیجه این می‌شود که باید به وسیلة حجت شرعی خبر وفات رسیده باشد. آن خبر وفات باید حجت شرعی باشد و الا این مطلب صدق نمی‌کند.

من فکر می‌کنم ایشان می‌خواهد با این بیان جمع کند. یعنی اگر ما ابتداءً آن تعتد من یوم یبلغها وفاته را نداشتیم، اگر آن نداشتیم، خب ممکن است من یوم یأتیها الخبر بگوییم اطلاق دارد. چه این خبر به وسیلة عادل آمده باشد، چه خبر عادل نباشد. ولی این روایت، روایت را کنار هم بگذاریم، ازش فهمیده می‌شود ملاک این هست که از روز وفات بالغ، روزی که وفات بالغ می‌شود. یوم یاتیها الخبر می‌تواند حمل بشود بر این‌که خبر بما انه کاشف و طریق الی ثبوت الواقع اخذ شده. به قرینة آن‌که یوم یبلغها وفاته در آن روایت اخذ شده. در واقع جمع بین روایات به این هست که این روایت‌هایی که یوم یأتیها الخبر هست آنها حمل بشود به این‌که به طریقیت و مثبتیت نسبت به واقع. بنابراین باید حجت شرعی باشد تا مثبت واقع باشد. ایشان ظاهراً اینجوری می‌خواهند بیان کنند.

البته مرحوم سید اساساً منهای آن روایت محمد بن مسلم، ذاتاً می‌خواهند بگویند که ظاهر از کلمة بلوغ، بلوغ شرعی هست و این‌که به وسیلة یک حجت شرعی مطلب بالغ بشود. حاج آقا هم همین مطلب را در بحث احادیث من بلغ اشاره می‌فرمایند که به تبع مرحوم حاج شیخ عبد الله مامقانی در مقباس الهدایة که ایشان قائل به این هست که اخبار من بلغ ناظر به جایی که خبر حجت نباشد نیست و در مورد اخبار حجت هست، حاج آقا همین را اینجا داشتند که این مطلب، مطلب درستی هست و من بلغه شیء من الصواب این ظهور در این ندارد که ولو این بلوغ به وسیلة خبر غیر فاسق باشد. خیلی وقت‌ها این بلوغ مراد از این بلوغ‌ها این هست بلوغی که می‌شود به آن اعتماد کرد و به وسیلة آن می‌شود به آن ترتیب اثر داد. اما بلوغی که نشود به آن ترتیب اثر داد، آن را شامل نمی‌شود.

می‌خواهم یک مقداری در روایات بحث دقت کنیم. به نظر می‌رسد که شاید از خود همین روایات بحث همین مطلبی که مرحوم سید و حاج آقا اشاره می‌فرمایند به نحو روشنی بتوانیم بگوییم که همین مطلب استفاده می‌شود. ملاحظه بفرمایید این روایت را. روایت: «ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا تَعْتَدُّ حِينَ يَبْلُغُهَا لِأَنَّهَا تُرِيدُ أَنْ تُحِدَّ عَلَيْهِ.»

یا روایت «الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِي الْمَرْأَةِ إِذَا بَلَغَهَا نَعْيُ زَوْجِهَا قَالَ تَعْتَدُّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا أَنَّهَا تُرِيدُ أَنْ تُحِدَّ لَهُ.»

این فرض کرده که این‌که وفات زوج، حالا این روایت اوّلاً، در این المتوفی عنها زوجها تعتدّ حین یبلغها آن روایت ابی الحسن الرضا علیه السلام، البته با روایت حسن بن زیاد یک فرقی دارد. این روایت تعتد حین یبلغها فاعل یبلغها یک مقداری ابهام دارد. یبلغها خبر الوفات یا یبلغها خود وفات. آن بیانی که آقای قمی دارند اینجا ممکن است بگوییم هر دو جورش اینجا احتمال دارد.

ولی در روایت حسن بن زیاد این یک مقداری مطلب واضح‌تر است. نعی زوجها، نعی یعنی خبر الوفات. نعی اصلاً به معنای خبر الوفات است. حالا من بیشتر در عبارت دوم تکیه می‌کنم. ببینید تعبیر سائل این هست که اذا بلغها نعی زوجها. ولی امام علیه السلام می‌فرماید انها ترید ان تحد له. اگر این خبر وفات زوج به طریق معتبر نباشد، که زن نمی‌خواهد اعادة سوگواری کردن و عزاداری بر شوهر بکند. انها ترید ان تحد له یعنی بر زن ثابت شده که شوهرش وفات کرده، می‌خواهد به خاطر این مطلبی که شوهرش وفات کرده حداد نگه دارد. اما چیزی که هنوز ثابت نشده، انها ترید ان تحد له این دیگر به چه معناست؟ فرض این هست که نفس بلغها نعی زوجها کافی هست برای این‌که ترید ان تحد له تحقق پیدا کند. این در صورتی هست که بلغها نعی زوجها به معنای این باشد که خبر وفات شوهر به طریق معتبر شرعی واصل شده باشد. بنابراین اگر به طریق معتبر شرعی واصل نشده باشد که زن ارادة حداد ندارد. به خصوص در جایی که آن اماره هیچگونه اماریت عقلایی هم نداشته باشد. آن که دیگر روشن‌تر است. حالا یک جایی که اماریت عقلایی داشته باشد، ولی شرع امضاء نکرده باشد و زن هم می‌داند که شرع امضا نکرده باز هم به نظر می‌رسد که آن امارة عقلاییه غیر ممضاة کافی نیست. ولی جایی که حالا امارة عقلاییة چیز هم نباشد، صرف یک خبری که خود عقلا هم به آن خبر اعتماد نمی‌کنند، آن‌که دیگر هیچ وجهی ندارد که بلغها نعی زوجها بگوییم این موارد را شامل می‌شود. این یک تعبیر.

از این تعبیر روشن‌تر تعبیری هست که در روایت زرارة عن ابی جعفر علیه السلام هست. «إِنْ مَاتَ عَنْهَا زَوْجُهَا يَعْنِي وَ هُوَ غَائِبٌ فَقَامَتِ الْبَيِّنَةُ عَلَى مَوْتِهِ فَعِدَّتُهَا مِنْ يَوْمِ يَأْتِيهَا الْخَبَرُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً لِأَنَّ عَلَيْهَا أَنْ تُحِدَّ عَلَيْهِ فِي الْمَوْتِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً»

چون وظیفه دارد در مرگ شوهر ۴ ماه و ۱۰ روز حداد رعایت کند، من یوم یأتیها الخبر هست. این معنایش این است که مرگ ثابت شده که وظیفة حداد به عهدة زن آمده است. و الا تا مرگ ثابت نباشد که این وظیفة حداد به عهده‌اش نمی‌آید. این فرض این هست که این وظیفة حداد به خاطر مرگ بر دوش زن ثابت می‌شود. اینها هم ظاهرش این است که این مرگ ثابت شده و به جهت ثبوت مرگ زن مکلف شده است که حداد به جا بیاورد. بنابراین این هم این روایت.

به نظر می‌رسد که حالا آن روایت منصور بن حازم هم حالا صرفنظر از اشکالات دیگری که در آن بود این در روایت منصور بن حازم تفصیل قائل بود بین مسیرة ایام و غیر مسیرة ایام، حالا به آن تفسیرش کار ندارم. ولی در این روایت هست «فِي الْمَرْأَةِ يَمُوتُ زَوْجُهَا أَوْ يُطَلِّقُهَا وَ هُوَ غَائِبٌ قَالَ إِنْ كَانَ مَسِيرَةَ أَيَّامٍ فَمِنْ يَوْمِ يَمُوتُ زَوْجُهَا تَعْتَدُّ وَ إِنْ كَانَ مِنْ بُعْدٍ فَمِنْ يَوْمِ يَأْتِيهَا الْخَبَرُ لِأَنَّهَا لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُحِدَّ لَهُ.»

«وَ إِنْ كَانَ مِنْ بُعْدٍ»

«لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُحِدَّ لَهُ» معنایش این است که یوم یأتیها الخبر مفروض گرفته شده که این خبر، خبر معتبری هست، به خاطر همین اعتبار خبر سبب شده است که زن وظیفة حداد بر شوهر متوجه‌اش شده. این هم این تعبیر.

حالا یک سری نکات دیگر هم هست که بعداً عرض می‌کنم. حالا یک روایت ابی الصباح کنانی اینجا بود که مرحوم سید ابتدا این روایت ابی الصباح کنانی را شاهد می‌خواهند قرار بدهند برای این‌که بلوغ اعم است و یک جوری روایت را معنا می‌کنند.

روایت این بود عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال التی یموت عنها زوجها و هو غایب فعدتها من یوم یبلغها ان قامت البینة او لم تقم.

مرحوم سید او لم تقم را معنا می‌کنند که بینه قائم نشده، ولی به حجت شرعی دیگری غیر از بینه وفات شوهر ثابت شده. اینجوری معنا می‌کنند.

ولی به نظر می‌رسد که این روایت یک نکتة دیگری را می‌خواهد بیان کند. من برای توضیح این روایت اوّل روایت حلبی را یک بار دیگر می‌خوانم و بعد توضیحی که مرحوم شیخ در مورد روایت حلبی داده را عرض می‌کنم تا بعد برگردیم روشن بشود روایت ابی الصباح کنانی مفادش چی است.

روایت حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام، روایت ۲۷ باب. همة این روایت‌هایی که می‌خواندم از باب ۱۴ از ابواب العدد جامع احادیث هست. جلد ۲۷، صفحة ۲۶۰، ۲۵۸ به بعد هست. ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، در این محدوده این روایت‌ها هست.

«صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ امْرَأَةٌ بَلَغَهَا نَعْيُ زَوْجِهَا بَعْدَ سَنَةٍ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ إِنْ كَانَتْ حُبْلَى فَأَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَ إِنْ كَانَتْ لَيْسَتْ بِحُبْلَى فَقَدْ مَضَتْ عِدَّتُهَا إِذَا قَامَتْ لَهَا الْبَيِّنَةُ أَنَّهُ مَاتَ فِي يَوْمِ كَذَا وَ كَذَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا بَيِّنَةٌ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمَ سَمِعَتْ.»

این روایت را توجه بفرمایید. این روایت را مرحوم شیخ در تهذیب، جلد ۸، صفحة ۱۶۴ نقل کرده. دو تا روایت را ایشان نقل کرده. یکی همین روایت حلبی هست، قبلش هم روایت حسین بن زیاد که ما گفتیم حسن بن زیاد درست است. «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْمُطَلَّقَةِ يُطَلِّقُهَا زَوْجُهَا وَ لَا تَعْلَمُ إِلَّا بَعْدَ سَنَةٍ وَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فَلَا تَعْلَمُ بِمَوْتِهِ إِلَّا بَعْدَ سَنَةٍ قَالَ إِنْ جَاءَ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ فَلَا تَعْتَدَّانِ وَ إِلَّا تَعْتَدَّانِ.»

بعد این روایت حلبی را می‌آورد.

بعد ایشان می‌گوید: «فَهَذَانِ الْخَبَرَانِ شَاذَّانِ نَادِرَانِ مُخَالِفَانِ لِلْأَحَادِيثِ كُلِّهَا» بعد می‌گوید «وَ التَّفْصِيلُ الَّذِي تَضَمَّنَ الْحَدِيثُ الْأَخِيرُ يُخَالِفُهُ أَيْضاً الْخَبَرُ الْمُتَقَدِّمُ ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ لِأَنَّهُ قَالَ تَعْتَدُّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا قَامَ لَهَا الْبَيِّنَةُ أَوْ لَمْ تَقُمْ فَلَا يَجُوزُ الْعُدُولُ عَنِ الْأَخْبَارِ الْكَثِيرَةِ إِلَى هَذَيْنِ الْخَبَرَيْنِ عَلَى أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الرَّاوِي وَهَمَ فَسَمِعَ حُكْمَ الْمُطَلَّقَةِ فَظَنَّهُ أَنَّهُ حُكْمُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا لِأَنَّ التَّفْصِيلَ الَّذِي يَتَضَمَّنُهُ الْخَبَرُ الْأَخِيرُ مِنِ اعْتِبَارِ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ وَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ عِنْدَ وَضْعِ الْحَمْلِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ كُلِّهِ مُعْتَبَرٌ فِيهَا»

ایشان می‌گوید این تفصیلاتی که در این خبر هست این تفصیلات مربوط به مطلقه است. مطلقه این‌که بینه اقامه بشود، مراد از اقامة بینه چی است؟ خود مرحوم شیخ این توضیح را در بحث اقامة بینه دارد که مثلاً مراد از اقامة بینه، اقامة بینه بر روز طلاق است. دقیقاً باید مشخص بشود چه روزی طلاق داده شده. این روایت قال ابو جعفر علیه السلام. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ وَ هُوَ غَائِبٌ فَلْيُشْهِدْ عَلَى ذَلِكَ فَإِذَا مَضَى ثَلَاثَةُ أَقْرَاءٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَقَدِ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا.»

بعد این را: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: هَذَا الْحُكْمُ إِنَّمَا يَجُوزُ لَهَا إِذَا قَامَ له الْبَيِّنَةُ علی أَنَّهُ طَلَّقَهَا فِي يَوْمٍ بِعَيْنِهِ فَإِنْ لَمْ تَقُمِ الْبَيِّنَةُ عَلَى الیوم الذی طلقها فیه فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ یَلَغَهَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ‌ ما رواه

روایت‌هایی از حلبی نقل می‌کند

سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْهَا مِنْ أَيِّ يَوْمٍ تَعْتَدُّ فَقَالَ إِنْ قَامَتْ لَهَا بَيِّنَةٌ عَدْلٌ علی أَنَّهَا طُلِّقَتْ فِي يَوْمٍ مَعْلُومٍ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ طُلِّقَتْ وَ إِنْ لَمْ تَحْفَظْ فِي أَيِّ يَوْمٍ وَ أَيِّ شَهْرٍ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا.

باز شبیه «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْهَا مَتَى تَعْتَدُّ قَالَ إِذَا قَامَتْ لَهَا بَيِّنَةٌ أَنَّهَا طُلِّقَتْ فِي يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَ شَهْرٍ مَعْلُومٍ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمَ طُلِّقَتْ وَ إِنْ لَمْ تَحْفَظْ فِي أَيِّ يَوْمٍ وَ أَيِّ شَهْرٍ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا.»

این هم روایت دیگری که اینجا وارد شده.

و جالب توجه این هست که دقیقاً همین ابی الصباح کنانی که این روایت، این به نظر می‌رسد ان قامت البینة که در روایت ابی الصباح کنانی هست، مراد اشاره به این هست که وفات مثل طلاق نیست که اگر بینه بر روز معین اقامه بشود از حین طلاق هست، اگر بینه اقامه نشود از حین طلاق نیست. نه، ولو بینه اقامه بشود بر روز معین، باز هم از حین وفات نیست. از حین بلوغ خبر هست. خود همین ابو الصباح الکنانی در بحث طلاق یک روایتی، شبیه همان روایت‌هایی که تفصیل بین بینه می‌داد، در خود روایت ابی الصباح کنانی هم وارد شده. دقیقاً روایتی با همان سند به طور کامل، سندی که در کافی وارد شده، عین همان «عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ وَ هُوَ غَائِبٌ فَقَامَتْ لَهَا الْبَيِّنَةُ أَنَّهُ طَلَّقَهَا فِي شَهْرِ كَذَا وَ كَذَا اعْتَدَّتْ مِنَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ مِنْ زَوْجِهَا فِيهِ الطَّلَاقُ وَ إِنْ لَمْ تَحْفَظْ ذَلِكَ الْيَوْمَ اعْتَدَّتْ مِنْ يَوْمَ عَلِمَتْ.»

که ظاهش این هست که ان قامة البینة او لم تقم، اشاره به همین نکته هست که عدة وفات با عدة طلاق فرق دارد. در عدة طلاق اگر روز طلاق مشخص باشد، به آن وسیله طلاق، «وَ إِنْ لَمْ تَحْفَظْ ذَلِكَ الْيَوْمَ اعْتَدَّتْ مِنْ يَوْمَ عَلِمَتْ.» و اگر آن روز طلاق مشخص نباشد، باید از یوم که علم به طلاق حاصل شده عده نگه دارد.

بنابراین این روایت ناظر به آن جهت نیست که این بلوغ چه به وسیلة بینه باشد، یعنی بینه از باب مثال باشد، برای مطلق خبر معتبر شرعی. مراد از بینه، بینة بر وفات در روز مشخص ظاهراً هست. به قرینة آن روایتی که در طلاق هست و این می‌خواهد بین طلاق و وفات بگوید فرق است. در طلاق حکم یک جور دیگر است، در وفات اینها متفاوت است. اینها را با همدیگر قاتی نکنید، همچنان که در روایت حلبی این دو تا قاتی شده. در واقع برای دفع خلط بین حکم عدة طلاق و عدة وفات این روایت وارد شده. این دو تا با همدیگر مخلوط نشود.

بنابراین به نظر می‌رسد که خبر ابی الصباح اصلاً به این بحث ما ربطی نداشته باشد. در همان بحث. با توجه به این نکته‌ای که عرض کردم یک سری، حالا ما بحث این را بعداً دوباره برمی‌گردیم در مورد آن بینه صحبت می‌کنیم. چون یک مقداری آن روایت‌های بینه، که در بحث طلاق وجود دارد، ابتداءً ممکن است یک نوع تهافتی بینشان وجود داشته باشد. حالا بعداً در مورد آن صحبت می‌کنیم.

نتیجة این بحث در اینجا هست که به نظر می‌رسد که همین ملاکی که مرحوم سید فرمودند که ظاهر از بلوغ همین هست که مراد بلوغ شرعی هست، به وسیلة یک خبر معتبر شرعی مطلب همین هست که گفته شده. و ظاهر خود همین روایات هم همین هست که ناظر به این جهت هست. یعنی مراد از بلوغ مطلق خبر نیست، بلکه خبری هست که می‌شود به آن اعتماد کرد و آن خبر، خبری هست که شرعاً حجت است. به نظر مطلب مرحوم سید تمام می‌آید. حتی عرض کردم نیازی نیست که ما به آن روایت محمد بن مسلم تمسک کنیم و به وسیلة روایت محمد بن مسلم اینجور که آقای حاج آقا تقی قمی مرحوم با جمع بین این روایات خواستند این مطلب را استفاده کنند نه، خود یأتیها الخبر و امثال اینها، آنها ظاهرش این هست. حاج آقا می‌فرمودند که مثلاً روایاتی هست بلغنی انک تعید و الی طعام، اینها ظاهرش این هست که به خبر معتبر بالغ شده. حالا البته آنها شبیه همان روایت‌هایی هست که شبیه همان تعبیری هست که آقای قمی می‌فرمایند که بلوغ وفات بلغنی انک تعید یعنی دعوت شدن تو به من رسیده. به اینها در آن بحث چیز شاید نشود تمسک کرد. در بحث اخبار من بلغ. ولی ذاتاً خود همین‌که ما بگوییم بلغنی ثوابک علی کذا، ظاهرش این است که آن ثواب به طریق معتبری واصل شده باشد. این‌که به طریق غیر معتبر واصل شده باشد از این استفاده نمی‌شود. البته طریق معتبر معنایش این نیست که حتماً مطابق واقع باشد. این منافات با این ندارد. در همان روایت بحث اخبار من بلغ این هست و ان لم یکن الامر کما بلغه. بله، ممکن است واقع با آن من بلغ فرق داشته باشد. ولی به هر حال باید حجت شرعی باشد. حجت شرعی ممکن است مطابق واقع باشد، ممکن است مطابق واقع نباشد. این روایت اخبار من بلغ می‌گوید اگر شما یک خبر حجت شرعی را دیدید، به احتمال این‌که شاید این خبر مطابق واقع در نیامد، از عمل کردن به آن روایت دست نکشید. شارع مقدس از باب تفضل و امتنان حتی اگر واقعاً هم خبر مطابق واقع نباشد آن ثوابی که این خبر از آن ثواب حکایت می‌کند آن ثواب را به شما می‌دهد. پس بنابراین، این روایت در مورد خبر حجت شرعی هست. ولی بخواهد محرکیت خبر حجت شرعی را تقویت کند، احتمال عدم اصابة خبر حجت شرعی با واقع را که مانع عمل به خبر می‌شود آن احتمال را ملغی اعلام کند.

این بحث دیگر بحث خاصی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان